



### Analyzing the role of the *qadr moteyaghan* (certain value) in its applicability and its discovery methods with an approach based on the views of Imam Khomeini and Martyr Sadr

**Dr. Abolfazl Alishahi Qala Joghi**, Associate Professor of Theology Department, Farhangian University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

Email: [AAlishahi@cfu.ac.ir](mailto:AAlishahi@cfu.ac.ir)

**Dr. Mansoor Gharibpour**, Assistant Professor of Theology Department of Yasouj University

**Dr. Hassan Bakhtiari**, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Yasouj University

#### Abstract

According to the popular opinion, the effect of the prerequisites of *hikmat* (wisdom) in *tamasok* (seeking) is one of the wide-ranging fundamental issues after the era of Sultan Ulama. According to Akhund Khorasani's point of view, one of the prerequisites of the *hikmat* is to adhere to the *etlagh* (application), *qadr moteyaghan* and methods of discovering and understanding it. *qadr moteyaghan* is a person or a part of the *motlagh* (applied) that is definitely within the scope of the ruling. By dividing *qadr moteyaghan* into two types: *qadr moteyaghan* in the position of *takhatob* (communication) that is internal and external *qadr moteyaghan*, Akhund has considered *qadr moteyaghan* in the position of *takhatob* as an obstacle to application, but some *usulists* have not made a difference between the types of *qadr moteyaghan* in regard to application. After a detailed analysis of the types of *qadr moteyaghan*, this essay aims to answer this important question: What is the necessity of researching and applying the basic rules regarding the validity and authenticity of *qadr moteyaghan*, as well as its priority to adhere to its application, and how is this *qadr moteyaghan* discovered? In this research, by analytical and descriptive method, by examining different points of view and with special reliance on the opinions of Imam Khomeini and Martyr Sadr, the conclusion has been reached that, first of all, the implementation of the principles of *hekmat* is a consensus matter for the wise. Secondly, *qadr moteyaghan* does not prevent application to both of its types, and in fact, the primacy of *qadr moteyaghan* goes back to the fact that the speaker is in the position of communicating and *qadr moteyaghan* does not prevent application until it reaches the point of apparent *enseraf* (referring to something), and as if in the statement of Akund Khorasani the meaning of the word on the bounded essence is confused with the description of a share that contains a certain attribute and the word that indicates the limitation of this attribute and its involvement in the subject of the ruling. Thirdly, knowing *qadr moteyaghan* is obtained in the customary way, with the help of the appropriateness of the ruling and the subject, and sometimes by using verbal clues.

**Keywords:** applicability and limitation, prerequisites of *hekmat*, *qadr moteyaghan*, position of *takhatob*, external *qadr moteyaghan*, *enseraf*



HomePage: <a href="https://jfiqh.um.ac.ir">https://jfiqh.um.ac.ir</a>	شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۲۹ - تابستان ۱۴۰۱، ص ۹۷ - ۱۱۵
شاپا چاپی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62668.88950">https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62668.88950</a>	نوع مقاله: پژوهشی

## تحلیل نقش قدر متیقن در اطلاق گیری و طرق کشف آن با رویکردی به آرای امام خمینی و شهید صدر

دکتر ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

Email: AAlishahi@cfu.ac.ir

دکتر منصور غریب پور

استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج

دکتر ابوالحسن بختیاری

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج

### چکیده

از مسائل پر دامنه اصولی پس از عصر سلطان العلماء بنا بر رأی مشهور، اثر مقدمات حکمت در تمسک به اطلاق است. طبق دیدگاه آخوند خراسانی یکی از مقدمات حکمت برای تمسک به اطلاق، قدر متیقن و طرق کشف و فهم آن است. قدر متیقن در مقابل فرد یا حصه مشکوک، فرد یا حصه ای از مطلق است که به یقین در شمول حکم قرار دارد. آخوند با تقسیم بندی قدر متیقن به دو قسم قدر متیقن در مقام تخاطب (داخلی) و قدر متیقن خارجی، قدر متیقن در مقام تخاطب را مانع اطلاق دانسته است، ولی برخی از اصولیان فرقی بین اقسام قدر متیقن در تمسک به اطلاق قائل نشده اند. این جستار پس از واکاوی دقیق اقسام قدر متیقن، درصدد پاسخ به این پرسش مهم است که مقتضای تحقیق و به کارگیری قواعد اصولی در خصوص اعتبار و حجیت قدر متیقن و نیز مقدمیت آن برای تمسک به اطلاق چیست و این قدر متیقن چگونه کشف می شود؟ در این پژوهش به روش تحلیلی توصیفی با بررسی دیدگاه های متفاوت و با تکیه ویژه بر آرای امام خمینی و شهید صدر، این نتیجه حاصل شده است که اولاً اجرای مقدمات حکمت، امر ارتکازی نزد عقلا است. ثانیاً قدر متیقن به هر دو قسم خویش مانع اطلاق نیست و در واقع، مقدمیت قدر متیقن به همان احراز در مقام بیان بودن متکلم بر می گردد و قدر متیقن تا به حد انصراف ظهوری نرسد، مُخَلّ تمسک به اطلاق نیست و گویی در بیان آخوند خراسانی، بین دلالت کلام بر ذات مقید به وصف حصه ای که مشتمل بر صفت معینی است و کلامی که دلالت می کند بر قیدیت این صفت و دخالت آن در موضوع حکم، خلط شده است. ثالثاً شناخت قدر متیقن به روش عرفی و به کمک مناسبت حکم و موضوع و گاه با استفاده از قراین لفظی به دست می آید. واژگان کلیدی: اطلاق و تقييد، مقدمات حکمت، قدر متیقن، در مقام تخاطب، قدر متیقن خارجی، انصراف.

## مقدمه

بنا بر باور مشهور اصولیان، نیاز به مقدمات حکمت در اخذ به اطلاق از زمان سلطان العلماء در اثبات اطلاق مصطلح شد (ایروانی، ۴۸۷/۳). آخوند خراسانی نبود قدر متیقن را از جمله مقدمات حکمت در تمسک به اطلاق می‌داند که سبب اولویت اثبات حکم به بعضی از افراد مطلق می‌شود (۲۴۷). فهم قدر متیقن، گاهی از دلیل لفظ پدید آمده است که وضوح و شمول معینی دارد و گاهی ناشی از دلیل لبی (مانند اجماع، سیره و بنای عقلا) است که باید به همان اکتفا کرد (نجفی، ۹).

مشهور اصحاب اصولی قبل از سلطان العلماء بر این باور بودند که موضوع له الفاظ مطلق، معانی مطلقی است که اطلاق، موضوع له آن می‌شد و قید اطلاق مدلول وضعی آن است که در این صورت به مقدمات حکمت نیازی نیست (ایروانی، ۴۸۷/۳).

دانشمندان پس از سلطان العلماء بر این نکته اتفاق نظر دارند که موضوع له الفاظ مطلق، ماهیت مهمله است که قابلیت دارد تمام خصوصیات اطلاق و تقیید بر آن عارض شود و خارج از قلمرو موضوع له ماهیت است (مظفر، ۱۸۱/۱؛ روحانی، ۴۵/۳ تا ۴۶/۴؛ ملکی اصفهانی، ۱۴۳/۱). سلطان العلماء و اصولیان مشهور پس از ایشان بر این باورند که اسمای اجناس برای دلالت بر اصل طبیعت وضع شده‌اند و دلالت این‌گونه الفاظ بر اطلاق و تقیید بر اساس مقدمات حکمت و به حکم عقل است و ربطی به ظهور وضعی ندارد (سمیعی، ۴۸/۴ تا ۴۹/۴)؛ لذا مطلق همانند عموم، قابلیت صدق بر تمامی افراد خود را دارد. تمایز آن‌ها به این است که عمومیت در عام از ادات، ساختمان جمله و سیاق ترکیب کلمات جمله استنباط می‌شود (محقق داماد، ۹۹ تا ۹۸/۱) و ظهور عام در عموم به وضع است و متوقف بر چیزی نیست؛ از این رو ظهور آن تجویزی است. اما ظهور مطلق در اطلاق خود، ظهور تعلیقی و مبتنی بر مقدمات حکمت است (موسوی بجنوردی، ۱۶۶)؛ از این رو استفاده شیوع از اطلاق، نیازمند قرینه حالیه یا مقالیه یا قرینه عقلیه است، به دلیل اینکه متکلم در صدد بیان تمام مراد خود است. وقتی قدر متیقن در مقام خطاب نبود، به دلالت قرائن ذکر شده، اشاعه در تمام افراد دارد و با تمام بودن مقدمات حکمت، عقل بر آن دلالت و حکم می‌کند (عراقی، ۴۷۲). لذا باورمندان به وضع الفاظ برای ذات معانی، برای اثبات اطلاق و شمول آن بر تمام افراد، نیازمند قرینه عامی به‌عنوان مقدمات حکمت هستند؛ زیرا مطلق در ذات معنای خودش دلالتی جز بر ماهیت مبهم ندارد؛ یعنی هیچ تعیین و تشخیص در او لحاظ نشده و مهمل است (محمدی، شرح کفایة الاصول، ۳/۳۵۶). بنا بر مشهور، ماهیت سه نوع اعتبار دارد: ۱. ماهیت به شرط شیء، مثل انسان با قید ایمان؛ ۲. ماهیت به شرط لا؛ ۳. ماهیت لابه‌شرط (مظفر، ۱۷۴/۱ تا ۱۷۵/۱) و در ماهیت مبهم، هیچ‌یک از اعتبارات سه‌گانه لحاظ نشده است؛ بنابراین بر اساس قرینه عامه، کلام مطلق است و به مقتضای آن ظهور

در اطلاق دارد و احراز می‌شود که متکلم در مقام بیان مراد خود است (قلی‌زاده، ۱۸۶؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۳۴/۲).

نتیجه اینکه لفظ مطلق هیچ نوع دلالتی بر شیوع و ارسال ندارد، مگر با وجود قرینه خاص (حالیه و مقالیه) یا قرینه عام (آخوند خراسانی، ۲۴۷). قرینه عام که همان مقدمات حکمت است، دارای شرایط زیر است:

۱. امکان اطلاق و تمیید: به معنای آنکه متعلق و موضوع قبل از فرض تعلق حکم، قابلیت انقسام داشته باشد، لذا در غیر این صورت امکان اطلاق محال است.

۲. قرینه مشخص‌کننده بر وجود اراده جدی مراد متکلم اقامه نشده باشد؛ زیرا اگر مولا قرینه‌ای (اعم از قرائن حالی و مقالیه، متصله و منفصله) تعیین کرده باشد؛ مثل اینکه گفته: اعتق رقبة مؤمنة، در این موارد جای تمسک به اطلاق از کلام مولا نیست (صالحی مازندرانی، ۲۲۹/۴ تا ۲۳۰؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۵۵۲/۳).

۳. متکلم در مقام بیان باشد؛ یعنی در صدد بیان تمام مراد باشد اعم از اینکه مراد وی جدی باشد یا غیر آن. لذا اگر متکلم در مقام اجمال یا اهمال‌گویی باشد، برای اطلاق ظهوری منعقد نمی‌شود (آخوند خراسانی، ۲۴۷؛ مظفر، ۱۸۱/۱ تا ۱۸۵).

۴. اطلاق مشروط است بر فقدان قدر متیقن در مقام مخاطب؛ زیرا وقتی امری متیقن از ظاهر لفظ به ذهن مخاطب تبادر می‌کند، کلام در آن ظهور دارد.

پرسش‌هایی که این پژوهش در صدد واکاوی و پاسخ‌گویی به آن‌ها است، عبارت‌اند از: مصادیق قدر متیقن کدام است و اختلاف و تفاوت آن‌ها چگونه است؟ نسبت بین قدر متیقن و تمسک به اصل اطلاق و طرق کشف آن چیست؟

#### ۱. مفاهیم کاربردی پژوهش

أ. مطلق و مقید: مطلق در لغت، رها شده (المرسل) بیان شده است و مقید، مقابل آن است (فراهیدی، ۱۰۱/۵). وقتی گفته می‌شود: «إن فلانا مطلق العنان»؛ یعنی «أنه غیر مقید»؛ کما یقال: «أطلقت الناقه»؛ إذا حل عقالها و «اطلق الاسیر إذا خلی سبیله» (زبیدی، ۳۰/۱۳). لذا فقها آن را به همین معنای لغوی بدون قید و شرط بودن تلقی کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۹۲/۲). در اصطلاح علم اصول به معنای «ما دلّ علی شائع فی جنسه» است (آخوند خراسانی، ۳۲۴) که صلاحیت انطباق شمولی دارد، اعم از اینکه عموم آن استغراقی، بدلی و مجموعی باشد (نورانی، ۲۸۹). گاهی به اعتبار احوال در علم شخصی،

می‌توان آن را به اطلاق توصیف کرد؛ هر چند به اعتبار افراد شیوع نداشته باشد (مظفر، ۱۷۱/۱ تا ۱۷۲ تا صافی گلپایگانی، ۵۱۹/۱). در تعریف دیگری مطلق عبارت از چیزی است که قید ندارد و بهمعنای شیوع و سریان به افراد نیست (خمینی، تنقیح الاصول، ۴۳۲/۲). در تقریراتی از ایشان گفته شده است: «فتحصل ممّا ذکرنا: أنّ المطلق و المقید، غیر مرتبّین بباب دلالة اللفظ، و لیس مصبّهما مختصّاً بالماهیات الکلیّة، بل یعمّها و الجزئیات، و الأعلام الشخصیة، و المعانی الحرفیة» (خمینی، جواهر الاصول، ۵۱۷/۴ و ۵۸۰). در تعریف شهید صدر آمده است: اگر معنایی تصور شود که در آن وصفی زائد یا حالتی خاص باشد، این کلام مقید است و اگر مثلاً مفهوم انسان تصور شود و چیزی به آن اضافه نشود، این اطلاق است (۱۰۰/۲). در خصوص تقابل بین اطلاق و تقیید هم آراء مختلفی است؛ برخی قائل به تقابل تضاد هستند (خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۷۳/۲ تا ۱۷۹) و عده‌ای آن را از باب تقابل عدم و ملکه می‌دانند (نائینی، ۱۰۳/۱) و گفته‌اند: اطلاق یعنی عدم تقیید در چیزی که شأن آن تقیید است. هر کجا تقیید ممکن باشد، اطلاق ممکن است و هر کجا تقیید ممکن نباشد، اطلاق نیز ممکن نخواهد بود (ملکی اصفهانی، ۱۴۰/۱). امام خمینی نیز آن را از باب تقابل ملکه و عدم می‌داند و می‌گوید: نسبت بین اطلاق و تقیید شبیه تقابل ملکه و عدم است؛ زیرا مطلق، نبودن قید در چیزی است که به اعتبار عقلایی شأنیت تقیید را دارد (جواهر الاصول، ۵۱۷/۴). عده‌ای آن را تقابل از نوع تناقض تلقی کرده‌اند: «و ذلک لان الاطلاق نرید به الخصوصیه التي تقضى صلاحیه المفهوم لللانطباق علی جمیع الافراد و هذه الخصوصیه یکفی فیها مجرد عدم لحاظ أخذ القید الذی هو نقیض للتقیید» (صدر، ۱۰۵/۲ تا ۱۰۶).

ب. قدر متیقن: قدر به معنای اندازه و قلمرو وجودی هر چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۳۹۴ تا ۳۹۶). واژه متیقن به معنای اطمینان داشتن نفس به حکم با اعتقاد به صحت است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ۲۷۷/۵؛ فراهیدی، ۱۱۲/۵ تا ۱۱۳) و در اصطلاح، فرد یا حصه‌ای از مطلق است که یقین به شمول و فراگیری حکم به آن فرد یا حصه‌ای از مطلق داریم و موارد دیگر، مشکوک است (فاضل موحدی لنکرانی، اصول فقه شیعه، ۵۳۵/۶؛ شیروانی، ۱۱۸؛ جمعی از محققان، ۶۲۸) و نیز گاهی در جایی به کار می‌رود که اگر در موردی حکمی برخلاف قاعده باشد، باید به همان مورد اقتصار کرد و آن را به موارد مشابه سرایت نداد؛ بلکه اشباه و نظائر آن، تابع حکم قاعده خواهد بود (منتظری، ۴۳۴/۸).

قدر متیقن بر دو قسم است: یک. قدر متیقن در غیر مقام تخاطب: هر کلی، فرد یا افراد بارز دارد. فرض قدر متیقن در غیر مقام تخاطب، همان افراد برجسته و مشخصی است که هیچ‌گونه ابهام و تردیدی در فردیت آن‌ها برای ماهیت مطرح نیست که این نوع از قدر متیقن، قدر متیقن به حسب غلبه وجود است (آخوند خراسانی، ۲۴۷؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۵۵۰/۳). در عبارت «قلد المجتهد» که

قدر متیقن آن، وجوب تقلید از مجتهد اعلم است، هر چند دلیل اطلاق دارد و می‌توان به آن تمسک کرد و تقلید از مجتهد غیراعلم را نیز جایز دانست (قلی‌زاده، ۱۵۴؛ جمعی از محققان، ۳۸۰ تا ۳۸۱؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، ۵۰۴/۶).

دو. قدر متیقن در مقام (محاوره): وقتی متکلم کلامی را القا می‌کند، مخاطب از این کلام چیزی را استفاده می‌کند که به طور یقین مراد متکلم است (صنقور، ۳۷۱/۲). مولا با عبد خود درباره فواید گوشت گوسفند گفت‌وگو می‌کند، آن‌گاه به وی امر می‌کند: «اشتر اللحم»؛ کلام او مطلق گوشت است، ولی قدر متیقن در مقام محاوره، گوشت گوسفند است (ولایی، ۳۳۵ تا ۳۱۰؛ جمعی از محققان، ۶۲۹ تا ۷۷۱؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، ۵۰۴/۶).

**ج: انصراف:** انصراف در لغت، از ریشه «صرف» به معنای «رد الشئ عن وجهه» آمده است (ابن منظور، ۳۲۸/۷). این واژه به معنای برگشتن، دست برداشتن و روی گرداندن نیز ذکر شده است (طریحی، ۸۱/۵) و در اصطلاح به معنای توجه ذهن به برخی از افراد طبیعت، هنگام شنیدن لفظ مطلق است (صنقور، ۳۷۷/۱)، درحالی که لفظ دارای معنایی فراگیر و شامل افراد متعدد است؛ مثل اینکه از شنیدن کلمه حیوان، ذهن به غیرانسان انصراف پیدا می‌کند و خود انسان به ذهن نمی‌آید، درحالی که حیوان، انسان را نیز شامل می‌شود یا با شنیدن جمله «امسحوا» در آیه وضو، ذهن انسان به سوی مسح با دست می‌رود نه چیز دیگر. منشأ، انس ذهن با فرد یا معنای خاص یا کثرت استعمال لفظ در معنای خاص یا غلبه وجودی فرد یا مصداق خاص است (مظفر، ۱۸۹/۱؛ جمعی از محققان، ۲۶۶؛ قلی‌زاده، ۶۴). البته انصراف بر دو قسم است ۱. انصراف بدوی؛ ۲. انصراف ناشی از کثرت استعمال.

انصراف بدوی مانع انعقاد اطلاق نیست، برخلاف انصراف در اثر کثرت استعمال که برخی آن را مانع انعقاد اطلاق می‌شمرند (ولایی، ۱۲۶). در تبیین این معنا شهید صدر آورده است: «و اما النحو الاول فلا يؤثر على إطلاق اللفظ شيئاً، لأنه انس ذهني بالحصّة مباشرة دون أن يؤثر في مناسبة اللفظ لها ... و اما النحو الثاني فكثر استعمال المذكورة قد تبلغ إلى درجة توجب نقل اللفظ من وضعه الاول إلى الوضع للحصّة... فلا يمكن إثبات الاطلاق بقرينة الحكمة (۲۴۷/۱). توضیح نهایی خواهد آمد.

## ۲. مانعیت قدر متیقن از اطلاق

اینک سؤال این است که کدام یک از اقسام قدر متیقن، مانع از اطلاق است؟ در این زمینه دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است.

## ۱.۲. قرینیت قدر متیقن برای مقدمه در مقام بیان بودن متکلم

با توسعه و تسامح می‌توان اولین نظر را در خصوص رابطه اطلاق و قدر متیقن این‌طور ارائه داد. همان‌طور که گفته شد یک مطلق در خصوص حصه‌ای از آن سه صورت دارد: ۱. نبودن قدر متیقن ۲. قدر متیقن خارجی ۳. قدر متیقن در مقام مخاطب. در این زمینه نزاع این بود که اگر قدر متیقن مخاطبی باشد، عنوان در خطاب، در نظر مشهور سبب اجمال نیست و مطلق است، ولی نزد آخوند مجمل است. اما عده‌ای در این راه روش دیگری برگزیده‌اند؛ بدین بیان که نه با مشهور موافق‌اند و نه با مبنای صاحب کفایه، بلکه قدر متیقن را یکی از قرائنی می‌دانند که نشان می‌دهد که آیا متکلم در مقام بیان هست یا نیست؟ و اینکه تشخیص قرینیت آن برعهده عرف است (مددی، ۱۳۹۶، ۵۲ تا ۵۴). بنابراین عامل مؤثر در تمسک به اطلاق، در مقام بیان تمام مراد بودن متکلم است که اهمال و اجمالی در آن نیست و قدر متیقن به هر دو قسم خود نمی‌تواند مانع از انعقاد اطلاق بشود، زیرا قدر متیقن نمی‌تواند صلاحیت بیان برای تقیید باشد (صالحی مازندارنی، ۳۳۴/۲ تا ۳۳۱).

## ۲.۲. دیدگاه تفصیل بین قدر متیقن در مقام خطاب و خارج از آن

صاحب کفایه و برخی دیگر از اصولیان بر این باورند که قدر متیقن در مقام خطاب مانع تحقق اطلاق است، اما قدر متیقن خارج از خطاب، مانع اطلاق نیست؛ زیرا هیچ‌گاه مطلقاً از چنین قدر متیقنی خالی نیست و اگر این نوع از قدر متیقن مانع از ظهور اطلاق باشد، هرآینه اطلاق منعقد نخواهد شد و عرف چنین قدر متیقنی (خارجی) را مانع از انعقاد اطلاق برای اسم جنس نمی‌داند (آخوند خراسانی، ۲۴۸ تا ۲۴۷؛ فاضل موحدی لنگرانی، ایضاح الکفایه، ۵۵۰/۳؛ سبحانی تبریزی، الوسیط، ۲۳۸/۱). همان‌گونه که در حدیث آمده است شخصی سؤال می‌کند که با وقوع نجاست در چاه خانه‌اش، آب چاه نجس می‌شود یا نه؟ امام می‌فرماید: «ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغییر» (کلینی، ۲۱۰ تا ۲۰۵). در اینجا چاه خانه سائل، قدر متیقن در مقام مخاطب است، اگرچه اطلاق آب چاه است یا مثلاً وقتی مولا می‌گوید: قلد المجتهد؛ قدر متیقن تقلید از مجتهد اعلم است یا احل الله البیع؛ اینجا قدر متیقن بیع به لفظ عربی و ماضی است، چون احتمال نمی‌دهیم که غیر این مراد باشد ولی این مراد نباشد (محمدی، شرح اصول فقه، ۳۶۵/۱). در نظر دیگری آمده است: اگر خطاب مشتمل بر خصوصیات باشد که از نگاه عرف، به‌طور قطعی قابلیت دارد که حصه‌های معینی را متکلم اراده کرده است، مانع از ظهور انعقاد اطلاق است؛ زیرا به احتمال قوی، مراد جدی متکلم همان قرینه عرفی است و با وجود قرینه ذکر شده نمی‌توان اراده جدی را مطلق دانست (صنقور، ۳۷۱/۲ تا ۳۷۲).

### ۳.۲. عدم فرق بین اقسام قدر متیقن

بسیاری از فقیهان اصولی، فقدان قدر متیقن در مقام محاوره از مقدمات حکمت را برای اخذ و تمسک به اطلاق بی اعتبار می دانند و بر این باورند که قدر متیقن، مانع تمسک اطلاق نیست (اراکي، ۱/۴۸۶؛ فاضل موحدي لنکرانی، اصول فقه شيعه، ۵۳۶؛ خویی، اجود التقریرات، ۱/۵۳۰؛ مکارم شیرازی، ۲/۲۰۷؛ فیاض، ۶/۶۱۴؛ مؤمن قمی، ۱/۵۴۹؛ صالحی مازندرانی، ۲/۳۳۱ تا ۳۳۴). برخی معتقدند اگر وجود قدر متیقن مانع از تمسک به اطلاق است، لازم نیست این شرط در قدر متیقن در مقام مخاطب رعایت و لحاظ شود، بلکه هر قدر متیقنی اعم از اینکه از ذات لفظ یا از خارج ثابت شده باشد، می تواند مانع و قاذح اخذ به اطلاق باشد (عراقی، ۴۷۷). همین دیدگاه بنا بر ادله زیر مختار نویسندگان است که عبارت اند از:

أ. لازمه اعتبار این مقدمه (انتفاء القدر المتیقن فی مقام التخاطب) برای تمسک به اطلاق، امکان نداشتن تمسک به بسیاری از اطلاقات در کتاب و سنت است، از این رو طبق آن در باب اطلاقات باید از قدر متیقن فحوص و تحقیق کرد. در صورتی که سیره عملی فقها و اهل شرع برخلاف آن است که در روایات هیچ گونه اعتنایی به شأن نزول آیات و مورد سؤال در صورتی که جواب سؤال مطلق باشد، نمی کنند (مکارم شیرازی، ۲/۲۰۷).

ب. وجود قدر متیقن از قبیل قیود احترازی نیست که متکلم در کلام خود آن را اخذ می کند. نهایت چیزی که می توان انتظار داشت اثبات حکم، راجع به قدر متیقن است، اما در خصوص غیر آن ساکت است و فایده ای ندارد، در این صورت می توان به اطلاق تمسک کرد و حکم را به غیر آن سرایت داد (همو).

ج. اگر قدر متیقن مانع اطلاق است، چه فرقی بین قدر متیقن در مقام محاوره و خارج از محاوره است؟ زیرا وقتی که مولا بر حسب اعتماد بر وجود قدر متیقن، قید را ذکر نکند، در قسم دوم قدر متیقن نیز جاری است و سبب عدم جواز تمسک به اطلاق می شود، در صورتی که مخالف این نظر به آن ملتزم نیست. بنابراین، دو مقدمه از مقدمات حکمت (متکلم در مقام بیان باشد، نبود امری که سبب تعیین شود) معتبر است (همو، ۱۸۹ تا ۱۹۰).

د. برخی نیز در نقد تحلیل آخوند خراسانی گفته اند: متفرع کردن انعقاد اطلاق بر مسئله لزوم اخلال به غرض ممنوع است و همین که متکلم در مقام بیان باشد و قرینه ای بر تقیید ذکر نکند، سبب ظهور کلام او در آن چیزی می شود که موضوع حکم قرار داده است و آن نیز تمام موضوع است. به تعبیر دیگر، مقدمات دوگانه حکمت (عدم قرینه بر تقیید، در مقام بیان بودن متکلم) برای اطلاق، قائم مقام وضع و بلکه از آن



قوی‌تر است و سبب ظهور کلام در اطلاق می‌شود. دلیل قاطع بر اخذ و تمسک به اطلاق و حجیت آن در اقسام قدر متیقن (بدون اینکه فرقی بین دو قسم قدر متیقن باشد) است که دلیل محکمی در کشف ظهور اطلاقات است، لذا وجود و نبود قدر متیقن ضرری به اطلاق نمی‌زند و جزء مقدمات حکمت نیست (مؤمن قمی، ۵۴۹/۱). در جمع‌بندی و خلاصه این نظر می‌توان گفت: صاحبان دیدگاه مذکور، قول حق را بر این مبنا می‌دانند که فرقی بین اقسام قدر متیقن در مقام تمسک به اطلاق وجود ندارد و مختار آن‌ها اعتبار نداشتن این مقدمه است و افزون بر دو مقدمه عدم احراز در مقام بیان بودن متکلم و نیز قرینه بر تقیید، موارد دیگری را هم به‌عنوان مانع اطلاق‌گیری بیان می‌کنند که برای تکمیل بحث به آن‌ها اشاره می‌شود.

### ۲.۳.۱. عدم انطباق و صدق موضوع حکم بر موردی یا شک در صدق آن

در این صورت، مجالی برای اخذ به اطلاق نیست؛ زیرا تحقق اطلاق، فرع بر صدق موضوع حکم است. برای فهم موضوع مثالی ذکر می‌شود (ربط مستقیم به اصل مسئله ندارد؛ بلکه می‌خواهیم استفاده نکردن از اطلاق‌گیری در شرایط محرز نبودن موضوع روشن شود): یکی از اموری که جلوی ضمان را می‌گیرد و مسقط ضمان است، قاعده اقدام خواهد بود. فقط در صورتی که غار جاهل و فاعل متضرر خود اقدام کرده است و قاعده اقدام جلوی ضمان را می‌گیرد. قدر متیقن قاعده صورتی است که غار عالم و فاعل متضرر جاهل باشد. مسلماً در جایی که غار عالم و فاعل متضرر جاهل باشد، قاعده «المغرور یرجع الی من غره» جاری می‌شود. اما اگر غار و فاعل متضرر هر دو جاهل باشند، محل شک است که آیا می‌توان به عموم یا اطلاق قاعده «المغرور یرجع الی من غره» تمسک کرد؟ ما نمی‌دانیم عنوان غار بر شخص جاهل هم صادق است یا نه؟ در اینجا نمی‌توان به عموم عام یا اطلاق تمسک کرد. اگر دلیلی وارد شد و گفت: «اکرم العلماء»؛ عالمی را اکرام کن. اگر راجع به شخصی شک کردیم که آیا عالم است یا نه؟ اگر اصلاً نتوان احراز موضوع کرد و شک در اصل عالمیت شخص بود، نمی‌توان به عموم عام یا اطلاق تمسک کرد (بجنوردی، ۱۵۴/۱ تا ۱۵۵).

### ۲.۳.۲. انصراف مستمر و ثابت

طبق عبارات اصولیان، انصراف مختلف است. برخی آن را دو قسم دانسته و گفته‌اند: گاهی انصراف ناشی از ظاهر بودن لفظ در مقید است؛ به این معنا که خود لفظ به سبب و کثرت استعمال آن در مقید و شایع بودن اراده مقید از آن، انصراف به مقید دارد و گاهی ناشی از این امر نیست، بلکه منشأ آن اسباب بیرونی مانند غلبه وجود یا سروکار داشتن فراوان با آن است (مظفر، ۱۸۹/۱). برخی دیگر همین مطلب را تحت عنوان بدوی و استمراری آورده‌اند (سبحانی تبریزی، المحصول فی علم الاصول، ۶۱۹/۲). یکی دیگر از اصولیان معتقد است انصراف سه قسم دارد: گاهی انصراف از غلبه وجود در خارج و گاهی از تشکیک در ماهیت بر حسب فهم عرفی ناشی می‌شود و گاهی به‌گونه‌ای است که عرف شک می‌کند که آیا فرد

مصدق لفظ مطلق است یا خیر و در نتیجه لفظ به غیر آن فرد انصراف دارد (نائینی، ۵۳۲/۱). اما در نگاهی جامع، برای انصراف شش قسم تصور شده است: ۱. انصراف خطوری؛ ۲. تشکیک بدوی؛ ۳. انصرافی که سبب شک ماندگار می‌شود؛ ۴. انصرافی که سبب پیدایش و ظهور جدید در کلام می‌شود؛ ۵. انصرافی که سبب پیدایش اشتراک در لفظ می‌شود؛ ۶. انصرافی که سبب نقل می‌شود (حکیم، ۵۶۱/۱).

برای تحلیل آنچه که مناسب دیدگاه اخیر (قدر متیقن را به هر دو قسم مانع اطلاق نمی‌دانست) است می‌توان باتوجه به آرائی که در خصوص انصراف وجود دارد، این طور خلاصه کرد که انصراف یا ناشی از کثرت استعمال یا به سبب فراوانی مصداق و رفتن ذهن به فرد اکمل از ماهیت یا انصراف به قدر متیقن است. صاحب کفایه در این زمینه اخیر گفته است در صورتی که لفظ مطلق به خصوص بعضی افراد یا اصناف انصراف داشته باشد، اطلاقی برای آن وجود ندارد؛ زیرا در همان بعض، ظهور دارد یا اینکه آن بعض، قدر متیقن از آن مطلق خواهد بود (آخوند خراسانی، ۳۸۸/۱).

به نظر نگارندگان در هر یک مناقشاتی وجود دارد. انصراف به سبب فراوانی مصداق و رفتن ذهن به سمت فرد اکمل، انصراف بدوی تلقی شده است که مانع حجیت نیست؛ زیرا اولاً فرد اکمل، علت منحصره نیست؛ ثانیاً اگر فرض کنیم از نظر کبروی بحث، علت منحصره، اکمل افراد علیت است، دلیلی ندارد که اطلاق از این نظر انصراف به اکمل افراد آن داشته باشد، چراکه انصراف معلول یکی از دو امر است: کثرت استعمال یا کثرت وجود که این دو امر در علت منحصره منتفی است (سبحانی تبریزی، المحصول، ۷۰۳ تا ۳۵۶/۲). از سوی دیگر، انصراف ناشی از کثرت استعمال را خارج از بحث دانسته‌اند؛ زیرا لفظ در معنای جدید حقیقت پیدا کرده است و انصراف نیست (مکارم شیرازی، ۱۸۸ تا ۱۸۹).

تحلیل بیشتر این دو قسم و به خصوص قسم سوم بر اساس دیدگاه شهید صدر که مختار نگارنده نیز می‌باشد، به شرح زیر است:

أ. انصراف گاهی ناشی از غلبه وجودی برخی از افراد مطلق، به سبب انس ذهن به این حصه غالب است. این انصراف بدوی است و منشأ اثر و سبب هدم اطلاق نمی‌شود؛ زیرا این نوع از معنای خاص، مسبب و مستند به لفظ نیست تا مشمول دلیل حجیت ظهور شود، بلکه این معنا ناشی از غلبه خارجی است که دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد. لذا ممکن است انصراف به قدر متیقن هم از این قبیل باشد.

ب. انصراف گاهی ناشی از کثرت استعمال در حصه معینی است که یا به نحو مجاز یا از باب تعدد دال و مدلول است و این انس و ارتباط بین لفظ و معنای خاصی است و ناشی از استعمال لفظ در معنایی است

که مرجع آن به وضع تعینی همانند منقول و لفظ مشترک بر می‌گردد. بنابراین اگر انصراف به این رتبه از کثرت استعمال و شدت علاقه بین معنا و لفظ رسیده باشد، سبب اجمال و تام‌نبودن اطلاق و قدر متیقن است.

ج. گاهی انصراف ناشی از مناسبات عرفی یا عقلایی است که این مناسبت عرفی و عقلایی سبب تقیید می‌شود (صدر، ۴۳۲/۳ تا ۴۳۱). این انصراف ناشی از مناسبت‌های حکم و موضوع است، لذا در صورت تغییر حکم، انصراف نیز تغییر می‌کند. این نوع از انصراف حجیت دارد و سبب نابودی و مانع مقدمات حکمت برای دلالت بر اطلاق می‌شود؛ زیرا از باب مناسبت‌های حکم و موضوع (قرائن لیبی متصلی) سبب ظهور در دلیل مقید شده است و هرگاه به سبب این قرائن، حکم ظهور در مقید می‌یابد و حجیت اطلاق خنثی می‌شود (همو، ۵۲۹/۷)، وجه ظهوریت مناسبت حکم و موضوع این‌گونه تقریر شده است که مناسبت حکم و موضوع، نوعی ظهور است که در ذهن انسباق و تبادل دارد (صغرا) و هر ظهوری حجیت است (کبرا)؛ لذا هرآنچه در ذهن به سبب مناسبت حکم و موضوع سبقت و تبادل دارد، حجیت است، مگر اینکه احکام ما احکام تبعیدی باشد که عرف بین حکم و موضوع ارتکاز و مناسبتی در تعمیم یا تخصیص حکم نمی‌یابد تا طبق قاعده مناسبت حکم و موضوع عمل کند (حیدری، ۱۵۶/۲ تا ۱۵۷). شایان ذکر است که این قاعده از باب قرائن لفظیه نیست، بلکه از قرائن حالیه یا مقالیه است (صنقور بحرینی، ۳۲۹/۱). در واقع این مورد همان انصراف استمراری است که در ذهن برخی اصولیان مانع اطلاق می‌شود.

بنابراین مترتب بر این دیدگاه می‌توان گفت که هرگاه انصراف ذهن به قدر متیقن، مسبب از تناسب حکم و موضوع باشد، به سبب ظهور، تمسک به اطلاق ممنوع است؛ چراکه وقتی عرف ارتباط حکم و موضوع را سنجید و تناسب موجود میان آن را ملاحظه کرد، می‌گوید: بعضی از موارد را شامل نمی‌شود و در واقع آن را مقید می‌سازد.

برای نمود عینی و فهم بهتر این مطلب چند مثال فقهی ارائه می‌شود. در روایات آمده است: نماز در شَعْر و وَبَر «ما لایؤکل لحمه» باطل است که «ما لایؤکل» در اینجا مطلق است، ولی تناسب حکم و موضوع سبب می‌شود ذهن شنونده از انسان منصرف شود و بگوید اگر موی انسان دیگری در لباس مصلی باشد، نماز مانعی ندارد. پس بی‌اشکال، انصراف سبب تقیید می‌شود و کسی هم منکر آن نیست یا هرگاه در محیطی که اهل کتاب برخلاف مشرکان و کفار با پرداخت جزیه جانشان محفوظ است، بگویند: «سَنُوا بالمجوس سنة اهل الکتاب»، عرف می‌گوید منظور در همین موضوع است نه در تمام احکام که اگر مثلاً کسی نذری یا وقفی یا وصیتی برای اهل کتاب کرد، با توسعه بگوییم مجوس هم ملحق به آن‌هاست. خلاصه اینکه، در این روایات به تناسب حکم و موضوع بعید است مجوس تمام احکام اهل کتاب را داشته

باشند و ذوق عرفی مشخص آن را نمی‌پذیرد. در خصوص جزیه و امثال آن که مورد خود روایت است و تردیدی نیست اما عمومیت آن روشن نیست، به خصوص اینکه بعضی از عامه نیز نکاح آن‌ها را جایز نمی‌دانند (شیرازی زنجانی، ۱۶). بیان بیشتر مطلب اینکه، مطلقاً که به عرف القا می‌شود، در اثر قرائن لفظی یا مقامی و تناسب حکم و موضوع و احکام دیگر و... راجع به شمول حکم به برخی افراد یقین کرده و در توسعه حکم راجع به برخی افراد تردید می‌شود. اگر نکات منشأ تردید، قرائن متصل همچون قرائن لفظی یا ارتکازات عقلی، محفوف به کلام باشد، قدر متیقن در مقام تخاطب سبب می‌شود که به محض شنیدن مطلق در شمول، در خصوص برخی افراد تردید پدید آید و اگر نکات منشأ تردید، قرائن منفصل همچون ملاحظه احکام مشابه باشد، قدر متیقن خارجی است. مثال قدر متیقن در مقام تخاطب، روایت صحیح زراره در باب قاعدة تجاوز است: «قال قلت لأبي عبدالله (ع): رجل شك في الاذان وقد دخل في الاقامة؟ قال يمضي، قلت: رجل شك في الاذان والاقامة وقد كبر؟ قال يمضي... قلت: شك في التكبير وقد قرأ؟ قال: يمضي، قلت: شك في القراءة وقد ركع؟ قال يمضي، قلت شك في الركوع وقد سجد قال يمضي على صلاته، ثم قال يا زرارة اذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشكك ليس بشيء». آیا این روایت بنا بر قدر متیقن در مقام تخاطب، در خصوص صلاة است یا در بقیه ابواب هم عمومیت دارد. بر اساس آنچه که گفته شد تقریر پاسخ چنین است که فرقی بین قدر متیقن در مقام تخاطب و قدر متیقن خارجی نیست؛ زیرا قرینه منفصله و قرینه متصله، اراده جدی را از بین می‌برد، با وجود قرینه منفصله، برای کلام ظهوری در اراده واقعی (نه اراده استعمالی) باقی نمی‌ماند و این کلام که قرینه منفصله مانع از ظهور نیست، بلکه لفظ را از حجیت می‌اندازد کلام ناتمامی است، از این رو فرقی بین دو نوع قدر متیقن نیست (شیرازی زنجانی، ۱۴۴۴ تا ۱۴۴۸).

### ۳. قدر متیقن در دیدگاه امام خمینی و شهید صدر

اینک با تبیین دیدگاه سوم، در همین زمینه و ذیل آن به دو دیدگاه امام خمینی و شهید صدر نگاهی اجمالی انداخته می‌شود.

#### ۳.۱. بیان امام خمینی درباره قدر متیقن

مطلق در تعریف امام خمینی عبارت است از امری که قید ندارد. اطلاق به معنای لاقیدی و نه به معنای شیوع و سریان به سوی افراد است. در این صورت اگر متکلم در مقام بیان است و متعلق حکم را نفس طبیعت قرار داده است، لذا متعلق حکم را افراد ویژه و خاص قدر متیقن قرار نداده است (خمینی، تنقیح الاصول، ۴۳۲/۲). خلاصه تقریر ایشان در خصوص قدر متیقن و نیز لاقیدی اطلاق چنین است که اولاً

وجود قدر متیقن موکد بر اطلاق است؛ چون قدر متیقن در مقام محاوره، مورد اعتماد و اعتنا نیست و حکم، معلق بر نفس طبیعت است، لذا سبب تقویت اطلاق می‌شود و به تحقیق، حکم اعم از قدر متیقن و غیر آن است. اینکه اگر قدر متیقن به‌طور قطعی سبب انصراف کلام شود، اعتبار عدم آن محقق‌کننده اطلاق است نه از جمله شرایط اخذ به اطلاق (همو، جواهر الاصول، ۵۴۱/۴ تا ۵۴۰). در تعلیل می‌گوید: هذا کله علی المختار فی باب الإطلاق؛ من عدم کون الطبیعة مرآة للأفراد، ولا وسیلة إلى لحاظ الخصوصیات و حالاتها و عوارضها (همو، تهذیب الاصول، ۲۷۴/۲).

ایشان تنها مقدمه حکمت را احراز بودن متکلم در مقام تمام مراد، بدون اهمال و اجمال می‌داند و ضمن تحلیل مبنای خویش در باب معنای اطلاق و علت نفی بقیه مقدمات، نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید: «فظهر ممّا ذکرنا: أنّ المقدمات التي ذکرها المحقق الخراسانی قدس سره فی استفادة الإطلاق، غیر محتاج إليها إلاّ المقدمّة الاولى، فبعد إحراز کون المولی فی مقام بیان تمام ما له دخل فی موضوع حکمه، لو شکّ فی اعتبار قید فيه لاّمكن نفيه بالإطلاق، فتدبر (همو، جواهر الاصول، ۵۸۰/۴). نظر شهید صدر هم در همین دیدگاه قرار می‌گیرد و با توضیح نظریه خویش، به‌طور خلاصه می‌گوید: بر اساس آنچه گفتیم روشن می‌شود که تنها قرینه حکمت؛ یعنی ظهور کلام در اطلاق، متوقف بر قید منفصل و متصل و بر نبود قدر متیقن نیست و ظاهر حال متکلم که در مقام بیان تمام مراد خود باشد، کبرای قرینه حکمت است (۶۰۸/۲). از این رو گفته‌اند: وجود قدر متیقن مادامی که به حد انصراف نرسیده باشد، به اطلاق ضرری نمی‌زند (حائری یزدی، ۲۳۵). این بیان امام خمینی، نظر مختار را تأیید می‌کند.

### ۲.۳. بیان شهید صدر

ایشان ابتدا تقسیمی را بیان می‌کند که گاهی در کلام مولا حصه‌هایی وجود دارد که در اختصاص حکم با هم در تراحم‌اند و این به معنای نبود وجود قدر متیقن است. گاهی یکی از حصه و افراد مطلق، راجع به حصه دیگر اولویت دارد که از خارج کلام فهمیده می‌شود، به طوری که اختصاص حکم به آن محتمل است تا به غیر آن. این نوع از قدر متیقن، خارج از کلام است. سپس ایشان در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: وجود قدر متیقن در مقام محاوره هر چند بر اراده ذات مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر صفت معینی است، دلالت می‌کند، اما این مقدار از قدر متیقن نمی‌تواند ظهور اطلاق را بشکند و ظهور آن را خنثی کند، مادامی که وجود این نوع از صفت دلالتی بر این نداشته باشد که در مراد متکلم دخیل و عامل منحصر در موضوع حکم بوده است؛ به این معنا با نفی چنین صفتی، حکم نیز منتفی می‌شود و وظیفه متکلم است قرینه ای نصب کند و چنین قیدی مراد جدی متکلم است. گویا بر صاحب کفایه بین دلالت کلام بر ذات

مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر صفت معینی است با کلامی که دلالت می‌کند بر قیدیت این صفت و دخالت آن در موضوع حکم، خلط شده است. در صورتی که آنچه موجب اختلال می‌شود، دلالت کلام بر قید بودن صفت معینی است که دخیل در موضوع حکم است (نه صرف ذات مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر این صفت است) (صدر، ۲۷۷ تا ۲۷۹). بنابراین در صورتی که متکلم در صدد بیان تمام موضوع

کلی برای حکم در مقام جعل است و کلام دارای قدر متیقن مستفاد از مقام محاوره است، امکان ندارد از قدر متیقن به‌عنوان قرینه متصل بر اختصاص حکم به مقید استفاده کرد؛ زیرا اختصاص و ثبوت حکم برای قدر متیقن محتمل است و در مقابل آن هم احتمال اختصاص حکم به‌عنوان مطلق وجود دارد (احمدی بهسودی، ۳۶۸/۱ تا ۳۶۹).

#### ۴. قرائن فهم قدر متیقن

در این خصوص به‌طور خلاصه به برخی ابزارهای اصولی می‌توان اشاره کرد. اصولیان که فی‌الجمله به نحوه احراز پرداخته‌اند، نوعاً کسانی هستند که مقدمه قدر متیقن را به همان مقدمه در مقام بیان بودن متکلم ارجاع داده‌اند و در متن هم کسانی بودند که فرقی بین قدر متیقن داخلی و خارجی قائل نبودند و ملاک اطلاق‌گیری یا مانعیت از آن را قرائن دیگری می‌دانستند.

۱. اصل عقلایی: دلیل قاطع بر اخذ و تمسک به اطلاق بدون تفاوت بین دو قسم قدر متیقن، بنای عقلا و فهم عرفی است که دلیل محکمی در کشف ظهور اطلاق‌ها است (مؤمن قمی، ۵۴۹/۱). جماعتی از علمای اصولی گفته‌اند: اگر مولا کلامی را گفت و قرینه‌ای هم بر اهمال یا اجمال نیاورد، عقلا آن کلام را بر مطلق حمل می‌کنند. پس طبق اصل عقلایی که اماره است، می‌توان به وجود قدر متیقن به‌عنوان قرینه بر کلام متکلم پی برد (مددی، ۴۱ تا ۴۲).

۲. ظهور حال: این بیان از شهید صدر است که از ظهور حال متکلم به‌صورت ظنی احراز می‌شود که متکلم در مقام بیان تمام مراد خود است و اگر این ظهور حال احراز شد، برای نسبت قدر متیقن، باید قرینه در کلام بیاورد (همان). در جای دیگری آمده است: ظاهر حال متکلم این است که وقتی مراد و مطلبی در نفس خود دارد و می‌خواهد آن را به‌واسطه کلام ابراز کند، باید در مقام بیان تمام مراد و مراد خود باشد و در این حالت اگر قیدی بر کلام خود نیاورد، می‌فهمیم که قیدی داخل در مراد او نیست و اگر قیدی باشد و در عین حال از بیان آن سکوت کند، این خلاف ظاهر حال او است: «لکان ذلک خلاف ظاهر حاله بانه فی مقام بیان تمام المراد بالكلام» (صدر، ۱۰۱/۱).

۳. احراز وجدانی: بدین معنا که مثلاً از خود متکلم شنیده شود و اگر احراز نشد، اصل نبود قرینه را پیاده می‌کنند که مشهور آن را یک اصل عملی عقلایی می‌دانند و شهید صدر آن را از باب شهادت سلبيه

می‌داند و از آنجاکه این شهادت و اخبار و حجیت قول ثقه ظهورساز است، لذا حجت است (مددی، ۴۷).  
۴. **قرائن ارتکازیه:** قرائن به لفظی و غیرلفظی تقسیم می‌شوند و بخشی از قرینه غیرلفظی، قرینه لبی ارتکازی است. قرینه ارتکازی نیز به شخصی و عرفی عام منقسم می‌شود. از طریق ارتکاز شخصی، ذهن مخاطب به همان عنوان مفروض خودش منحصر می‌شود و در ارتکاز عرفی، کلام متکلم منحصر به همان ارتکاز عام عرفی می‌شود و گاهی باعث اجمال کلام است (همو، ۴۹). بنابراین اگر مثلاً در روایت وارد شده است که «ماء البئر واسع لاینجسه شیء لانه له مادة» دلالت صریح دارد که آب، طاهر و مطهر چیزهای دیگر است و می‌توان آب چاه را از باب مثال فرض کرد و حکم را به تمام آب‌ها، اعم از چاه و غیرچاه که چشمه‌ها باشد به ارتکاز عرفی تعمیم داد (حسینی، ۲۸۳ تا ۲۸۴).

۵. **حکم عقل و تناسب حکم و موضوع:** قرینه‌ای که بین حکم و موضوع آن تناسب برقرار است به‌گونه‌ای که به ذهنیت مخاطب نیز متکی باشد و این اتکا در هر یک از ابعاد عقلی، عقلایی و عرفی می‌تواند مطرح باشد. به حکم عقل و شناخت عرفی مناسبت حکم و موضوع، می‌توان قدر متیقن را به دست آورد که سبب نص صریح باشد که حکم در واقع متعلق برای بعضی افراد است (کمره‌ای، ۳۶۴ تا ۳۶۵). گاهی انصراف (به قدر متیقن) که حجیت دارد و سبب نابودی و مانع مقدمات حکمت برای دلالت بر اطلاق و سبب ظهور در دلیل مقید می‌شود، از باب مناسبت‌های حکم و موضوع و قرائن لبی متصلی است (صدر، ۵۲۹/۷) و در تعلیل این معنا آورده است: «حيث ان الحكم له مناسبات و مناطات مرتکزه فی الذهن العرفی؛ بسببها ینسب الی ذهن الانسان عند سماع الدلیل، التخصیص تاره و التعمیم اخری، و هذه الانسباقات حجة؛ لانها تشكل ظهوراً للدلیل و کل ظهور حجة» (همو، بحوث فی علم الاصول، ۲۵۷/۱).

مناسبت حکم و موضوع نوعی ظهور است که در ذهن، انسباق و تبادل دارد (صغرا) و هر ظهوری حجت است (کبرا)؛ لذا آنچه در ذهن به سبب مناسبت حکم و موضوع سبقت و تبادل دارد، حجت است، مگر اینکه احکام ما احکام تعبدی باشد که عرف بین حکم و موضوع ارتکاز و مناسبتی در تعمیم یا تخصیص حکم نمی‌یابد تا طبق قاعده مناسبت حکم و موضوع عمل کند (حیدری، ۱۵۶ تا ۱۵۷).

۶. **وحدت سیاق:** وحدت سیاقی در گفتار یا نوشتار گوینده در جایی شکل می‌گیرد که چند سیاق و چند ترکیب در کلام وجود دارد و سیاق‌ها هر یک معنای مشخص و واضحی دارد، ولی در کنار هم قرارگرفتن آن‌ها مبرز معنای جدیدی است و این چینش الفاظ و معانی در مخاطب معنایی ایجاد می‌کند که مخالفت آن مناسب نیست؛ برای مثال شیخ انصاری تطبیق این مورد و استفاده از آن را در بحث خیار مجلس استناد می‌کند (انصاری، ۲۸/۵).

۷. **قرینه مورد:** این قرینه به صورت شخصی در یکی از ارکان مخاطب استفاده می‌شود و در صورتی صلاحیت قرینیت دارد که متکلم متکی بر آن صحبت کند، وگرنه همان گونه که مشهور است و در متن هم

بارها اشاره شد، مورد مخصص نخواهد بود.

۸. **قرینه تعلیل:** یکی از قرینه‌های مؤثر در فهم کلام و از جمله قدر متیقن، تعلیل‌آوری در کلام متکلم است؛ علتی که گوینده کلام خود را به آن مستند کرده است که بارها در ادبیات اصولی و فقهی استفاده شده است و این استفاده از علت منصوصه، خود تابعی از قواعد عقلایی ظهور کلام است (مسعودی، ۵).

### ۵. حجیت قرائن و قدر متیقن مأخوذ از آنها

بعد از شمردن برخی از قرائن عقلایی و عقلی و عرفی برای فهم کلام متکلم و به‌خصوص در تشخیص قدر متیقن که کشف آن از مصادیق، کشف مراد استعمالی یا جدی متکلم است مختصراً به‌مبنای حجیت این نوع قرائن اشاره‌ای می‌شود. آنچه از مجموعه کلمات اصولیان اصطیاد می‌شود، این است که دلیل حجیت قرائن درحقیقت همان دلیل حجیت ظهور است؛ زیرا این قرائن از مصادیق ظهورند و به‌تعبیر دیگر ظهور سازند. دلیل حجیت ظهور هم بنای عقلاست؛ بدین معنا که اهل لسان و عقلا در مفاهمات خود از این موارد استفاده می‌کنند و شارع هم در روش و نحوه بیان مراد خود، طریق دیگر و راه جدید ابراز نکرده است. شیخ انصاری در این باب می‌گوید: «فاعتبار فی الجملة مما لا اشکال فیہ و لا خلاف؛ لان المفروض کون تلک الامور معتبره عند اهل اللسان فی محاوراتهم المقصود بها التفهیم، و من المعلوم بدیهیه أن طریق محاورات الشارع فی تفهیم مقاصد للمخاطبین لم یکن طریقاً مخترعاً مغایراً لطریق محاورات اهل اللسان فی تفهیم مقاصدهم (۱۳۷/۵).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله با جستاری اصولی در موضوع قدر متیقن، اقسام آن و اقوال موجود در خصوص مؤثربودن آن‌ها در اطلاق‌گیری، بحث شد و سه دیدگاه مطرح شد: نخست اینکه، برخی اصالتی برای قدر متیقن به‌عنوان یک مقدمه مستقل حکمت قائل نیستند و آن را قرینه احراز در مقام بیان‌بودن متکلم قلمداد می‌کنند؛ دوم اینکه، عده‌ای قدر متیقن در مقام مخاطب را مانع می‌دانند، ولی قدر متیقن خارجی را مضر نمی‌دانند و در دیدگاه سوم که با ادله به اثبات رسید و نظر مختار نویسندگان نیز بود، درست این است که فرقی بین اقسام قدر متیقن در تمسک به اطلاق نیست و هیچ‌کدام مانعیت برای تمسک به اطلاق ندارد، هرچند مقدمات حکمت، تام باشد؛ زیرا اگر وجود قدر متیقن مانع از تمسک به اطلاق است، لازم نیست این شرط در قدر متیقن در مقام مخاطب رعایت و لحاظ شود، بلکه هر قدر متیقنی اعم از اینکه از ذات لفظ یا از خارج ثابت شده باشد، می‌تواند اخذ به اطلاق را مانع و قاذح باشد؛ چراکه اگر این قدر متیقن، تمام مراد متکلم باشد که ظاهر خطاب یا غیرخطاب مقتضی آن است، در این صورت اخذ به اطلاق جایز



نیست و دلیلی موجه بر اعتبار شرط فقدان قدر متیقن در مقام تخاطب در تمسک به اطلاق باقی نمی‌ماند و می‌توان گفت که حکم شامل آن است اما منحصر به آن نیست، بلکه اعم است. سپس این فرایند طی شده، بر آرای امام خمینی و شهید صدر تطبیق داده شد. در بخش پایانی نیز قرائن فهم قدر متیقن با اصطیاد از عبارات اصولیان؛ در اصل عقلایی، ظهور حال، احراز وجدانی، ارتکازات، مناسبات حکم و موضوع خلاصه شد.

## منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الأصول، چاپ اول، قم: آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
- احمدی بهسودی، محمد رضا، منهج الوصول الی دروس فی علم الأصول (شرح الحلقة الثالثة)، چاپ اول، بیروت: دار المصطفی لاحیاء التراث، ۱۴۳۰ق.
- اراکي، محسن، اصول فقه نوین، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۵ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب، چاپ شانزدهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۵ق.
- ایروانی، باقر، کفایة الأصول فی أسلوبها الثاني، چاپ اول، نجف: احیاء التراث الشیعه، بی تا.
- بجنوردی، حسن، قواعد فقهیه، چاپ سوم، تهران: عروج، ۱۴۰۱ق.
- جمعی از محققان، فرهنگ‌نامه اصول فقه، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- حائری یزدی، عبدالکریم، درالفوائد، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
- حسینی، محمد، الدلیل الفقهی تطبیقات فقهیه لمصطلحات علم الأصول، چاپ اول، دمشق: بی تا، ۲۰۰۷م.
- حکیم، محسن، حقائق الاصول، قم: بصیرتی، ۱۴۰۶ق.
- حلی، حسین، اصول الفقه، چاپ اول، قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه، ۱۴۳۲ق.
- حیدری، کمال، الدروس شرح الحلقة الثانية، چاپ اول، قم: دار فراق، ۱۴۲۸ق.
- خمینی، روح الله، تهذیب الأصول، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ق.
- \_\_\_\_\_، تنقیح الأصول، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
- \_\_\_\_\_، جواهر الأصول، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
- خویی، ابوالقاسم، اجود التقریرات، چاپ دوم، قم: کتاب فروشی مصطفوی، ۱۳۶۸.
- \_\_\_\_\_، محاضرات فی اصول الفقه، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- روحانی، محمدصادق، زبدة الأصول، چاپ دوم، تهران: حدیث دل، ۱۳۸۲.
- زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، قم: امام صادق(ع)، ۱۴۱۹ق.
- \_\_\_\_\_، الوسیط فی اصول الفقه، چاپ چهارم، قم: امام صادق(ع)، ۱۳۸۸.
- سمیعی، جمشید، ترجمه متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری، چاپ چهارم، اصفهان: بی نا، ۱۳۸۷.
- شیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، چاپ اول، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، ۱۴۱۹ق.
- شیروانی، علی، تحریر اصول فقه، قم: دار العلم، ۱۳۷۹.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، بیان الأصول، چاپ اول، قم: دار التوجیه والارشاد الدینی، ۱۴۲۸ق.
- صالحی مازندرانی، اسماعیل، شرح کفایة الأصول، چاپ اول، قم: صالحان، ۱۴۲۴ق.
- صدر، محمدباقر، دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- صنقور بحرینی، محمد، المعجم الأصولی، چاپ دوم، قم: طیار، ۱۴۲۸ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
- عراقی، ضیاء الدین، تحریر الأصول، به تقریر مرتضی نجفی مظاهری، چاپ اول، قم: مهر، ۱۳۶۳.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شعبه، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_، محمد، ایضاح الکفایة، چاپ پنجم، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۵.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- فیاض، محمداسحاق، المباحث الاصولیه، قم: مکتب سماحه آیت الله العظمی الحاج الشیخ محمداسحاق فیاض، ۱۴۲۷ق.
- قلی زاده، احمد، واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، چاپ اول، تهران: بنیاد پژوهش های نور الاصفیاء، ۱۳۷۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ اول، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
- کمره ای، محمدباقر، اصول الفوائد الغرویه فی مسائل علم اصول الفقه الاسلامی، چاپ اول، تهران: بی نا، ۱۳۶۲.
- محقق داماد، مصطفی، مباحثی از اصول فقه، چاپ اول، تهران: مرکز نشر اسلامی، ۱۳۷۷.
- محمدی، علی، شرح اصول فقه، چاپ دهم، قم: دار الفکر، ۱۳۷۸.

- \_\_\_\_\_، شرح کفایة الأصول، چاپ چهارم، قم: بی‌نا، ۱۳۸۵.
- مددی، سید محمود، دروس خارج اصول، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.
- مسعودی، عبدالهادی، از مفهوم تا مقصود، تهران: دار الحدیث، ۱۳۸۴.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الاصول، چاپ دوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۸ق.
- ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، چاپ اول، قم: عالمه، ۱۳۷۹.
- منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجم: صلواتی، محمود و ابوالفضل شکوری، چاپ اول، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
- موسوی بجنوردی، سید محمد، علم اصول، چاپ اول، تهران: مجد، ۱۳۷۹.
- مؤمن قمی، محمد، تسدید الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۶.
- نجفی، بشیر حسین، بحوث فقهیه معاصره، چاپ اول، نجف: دفتر آیت الله نجفی، ۱۴۲۷ق.
- نورانی، مصطفی، قواعد الأصول، چاپ اول، قم: اسلام، ۱۳۹۳ق.
- ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، چاپ ششم، تهران: نی، ۱۳۸۷.
- هاشمی شاهرودی، محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲ق.